

## راه کسب قدرت سیاسی در ایران

از برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) بدون در هم شکستن قدرت طبقات حاکم از طریق جنگ مسلحانه، انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی میسر نیست. مائوتسه دون بدرستی تصریح کرد که "...: **تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم نشان می دهد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش تنها با قدرت تفنگ می توانند زمینداران و بورژوازی مسلح را شکست دهند. به این مفهوم می توان گفت که دنیا را تنها با تفنگ می توان دگرگون کرد.**

طبقات ارتجاعی هرگز داوطلبانه از قدرت دولتی خویش صرف نظر نمی کنند. آنها برای سرکوب جنبش انقلابی توده ها و تضمین شرایط سیاسی ضروری برای حفظ نظام خود، بزور تفنگ متوسل می شوند و بدین طریق مبارزه مسلحانه را در دستور روز قرار می دهند. آگاهی یافتن به ضرورت سازمان دادن یک انقلاب قهرآمیز علیه دولت ارتجاعی از اصول پایه ای آگاهی طبقاتی پرولتری است. حزب کمونیست باید بطور مستمر این آگاهی را به میان کارگران و دیگر توده های زحمتکش ببرد. انقلاب قهرآمیز قانون عمومی انقلاب پرولتری است. تاریخ جنبش کارگری به ما می آموزد که به رسمیت شناختن یا نشناختن این حقیقت یک خط تمایز تعیین کننده میان انقلابیون پرولتری و خائنین به پرولتاریا، میان مارکسیسم واقعی از یک طرف و انواع و اقسام رویزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر است.

**"وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب عبارتست از کسب قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مساله از طریق جنگ"**  
**- مائو تسه دون -**

هدف از بسیج و سازماندهی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا توسط حزب پیشاهنگ کمونیست آن است که بتواند این نیروی سازمان یافته را برای سرنگونی قهر آمیز دولت و کسب قدرت سیاسی بکار گیرد. الهام بخش ترین نبردها و باشکوه ترین پیروزی ها اگر راهگشای رسیدن به این هدف سیاسی نشوند، ارزش چندانی در راه رهائی طبقه کارگر و بقیه ستمدیدگان ندارند. زمانی که صحبت از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می کنیم، باید از استراتژی نظامی طبقه کارگر صحبت کنیم.

برای پیروز شدن در جنگ مسلحانه، حزب کمونیست باید از نقاط قوت و ضعف دولت، تضادهای جامعه و نیروهای خلق، تحلیل علمی کند و آن نوع استراتژی نظامی را اتخاذ کند که منطبق بر مختصات جامعه باشد. در جامعه ما، بار ستم و استثمار سنگین است و اکثریت اهالی زندگی طاقت فرسایی را می گذرانند. دیکتاتوری طبقات حاکم بشکل عربان و خشن اعمال می شود. کارگران، دهقانان، ملل تحت ستم، زنان و روشنفکران انقلابی به اشکال گوناگون به مقاومت، مبارزه و اعتراض بر می خیزند. قدرت اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی دولت در شهرها متمرکز شده است. ارتش و سایر نهادهای سرکوبگر رژیم در مناطق روستائی از تمرکز کمتر و پراکندگی بیشتری نسبت به شهرها برخوردار هستند. روستاها و مناطق دور از مرکز، نقاط ضعیفتر دولت مرکزی بوده و نیروهای نظامی رژیم اساساً نسبت به روستا بیگانه محسوب می شوند. این مساله در مناطق ملل تحت ستم بیشتر صدق می کند. بعلاوه، طبقات حاکمه اغلب دچار تفرقه هستند و به دشواری می توانند حاکمیت خویش را تثبیت و تحکیم کنند. بطور کلی، چهره جامعه با تلاطمات و بحران ها مشخص می شود. مجموعه این شرایط باعث می شود که عموماً با اوضاع انقلابی در این یا آن نقطه کشور روبرو باشیم.

در چنین جامعه ای، پرولتاریا تحت رهبری حزب خود می تواند از همان مراحل اولیه فعالیت انقلابی و با نیروئی کم، جنگ دراز مدت علیه دولت حاکم را از مناطق روستائی آغاز کند. قدرتمند بودن دشمن، رشد ناموزون انقلاب در مناطق مختلف و رشد تدریجی نیروهای انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر به این جنگ خصلت درازمدت می بخشد. نیروهای انقلابی برای اینکه از ضعف به قوی و از کوچک به بزرگ تبدیل شوند باید نقاط ضعف استراتژیک دولت ارتجاعی را بدرستی تشخیص دهند و از آن بهره گیرند. همانطور که مختصات جامعه و تجربه مبارزات مسلحانه انقلابی و جنگهای عادلانه در تاریخ معاصر ایران نشان داده، قوای مسلح دشمن در مناطق روستائی از دامنه تحرك و مانور محدودتری نسبت به شهرها برخوردار هستند. وسعت مناطق روستائی و سایر عوامل جغرافیائی، غیر بومی بودن نیروهای مسلح ارتجاعی مستقر در این مناطق و جنگ پارتیزانی و متحرکی که نیروهای مسلح انقلابی به پیش می برند، نقاط ضعف مهمی برای دشمن بحساب می آید. همین

عوامل باعث می شوند که دولت در استقرار و تمرکز دائم نیروهای مسلح خود در مناطق دور از مرکز با مشکلات جدی روبرو شود و نتواند براهی از برتری نفراتی، تسلیحاتی، تکنولوژیکی و لجستیکی خود علیه قوای مسلح انقلابی استفاده کند. این امر شرایط مساعدی را برای حفظ و تداوم جنگ انقلابی از جانب نیروئی که در ابتدا کوچک و ضعیف است بوجود می آورد. این موقعیت به نیروهای مسلح انقلابی امکان می دهد که با پیشبرد جنگ پارتیزانی در روستا، دشمن را غافلگیر کنند و به کمین اندازند، تار و مار کنند و خود به موقع عقب نشینی نمایند و بار دیگر در نقطه ای که دشمن انتظارش را ندارد دست به عملیات بزنند. نیروهای مسلح انقلابی این امکان را می یابند که دشمن را از برخی مناطق روستائی بیرون برانند، مناطق پایگاهی خود را بر پا دارند و با اتکاء به این مناطق، جنگ را در سطحی گسترده تر و عالیتر ادامه دهند.

جنگ خلق یک جنگ توده ای است و به موازات پیشروی اش، توده های وسیع روستا و شهر در عرصه های گوناگون جنگ منجمله به مثابه سربازان ارتش سرخ، جذب روند جنگ می شوند. به دلیل آنکه صحنه اصلی جنگ در مناطق روستائی است و قدرت سیاسی نوین قبل از پیروزی سراسری انقلاب در این مناطق متولد می شود و توده های زحمتکش این مناطق نیروی عمده جنگ خلق را تشکیل می دهند، استراتژی نظامی جنگ درازمدت خلق، "راه محاصره شهرها از طریق دهات" نامیده می شود.

پیشبرد جنگ درازمدت خلق و به اجراء گذاشتن این استراتژی نظامی، سه مرحله را در برمی گیرد: مرحله دفاع استراتژیکی که در تناسب قوای کلی در جنگ، دشمن دست بالا را دارد. مرحله تعرض استراتژیکی، که صحنه کیفیتا عوض شده و خلق دست بالا را می یابد. این مرحله نهائی جنگ است که با تعرضات گسترده و پیشروی های جهش وار ارتش انقلابی خلق برای کسب سراسری قدرت سیاسی رقم می خورد. در گذار از مرحله دفاع به تعرض استراتژیکی، مرحله ای بینابینی نیز تکوین می یابد که در تناسب قوا کلی صحنه نبرد، نیروی هیچیک از طرفین بر دیگری نمی چربد و نسبتا در تعادل هستند. این مرحله تعادل استراتژیکی است. هر یک از این 3 مرحله، کارزارها و عملیات هائی را در بر می گیرد که بر حسب شرایط مشخص طرفین در هر مکان و هر نبرد می تواند تدافعی یا تعرضی باشد. یعنی دفاع مطلق در یک مرحله، یا تعرض مطلق در مرحله ای دیگر وجود ندارد. بعلاوه، تکامل و گذار جنگ از مرحله ای به مرحله دیگر برگشت ناپذیر نیست و وقوع ضربات جدی و بزرگ از یکسو و گشایش های بزرگ در نتیجه تحولات سراسری، منطقه ای و جهانی از سوی دیگر، می تواند جنگ را از مرحله تعرض یا تعادل به عقب براند؛ یا برعکس، جهش وار و سریع آن را به مراحل بالاتر ارتقاء دهد.

تجارب مبارزات مسلحانه کمونیست ها و ملل تحت ستم علیه حکومت های ارتجاعی در ایران نشان میدهد که مناطقی که در آن تضادهای طبقاتی با یک رشته تضادهای مهم دیگر نظیر تضاد ملی یک جا گرد آمده اند، برای آغاز چنین جنگی مساعدتر هستند. بعلاوه، با شکل گیری بحرانهای انقلابی سراسری نظیر آنچه در سال 1357 اتفاق افتاد، حزب پیشاهنگ طبقه کارگر بسیار سریعتر از دورانهای "عادی" می تواند مسائل دوره تدارک را حل کند و جنگ خلق را آغاز نماید؛ یا اگر پیشتر جنگ را آغاز کرده، بطور جهش وار آن را گسترش دهد.

### مناطق پایگاهی و قدرت سیاسی نوین

برقراری قدرت سیاسی نوین و مناطق پایگاهی، در همان مراحل ابتدائی جنگ خلق، از اصول پایه ای جنگ خلق است. بدین صورت که به موازات پاک کردن منطقه از وجود نیروهای نظامی دولت و عناصر مرتجع، اشکال ابتدائی قدرت سیاسی نوین برقرار می شود. این قدرت نوین دست به تحولات اقتصادی و اجتماعی اولیه می زند که در مرکز آن انجام انقلاب ارضی است. بدین ترتیب، حتی قبل از اینکه انقلاب سراسری پیروز شود، آینده را به توده های میلیونی نشان می دهد و نیروی آنان را در خدمت پیشبرد جنگ خلق تا پیروزی نهائی، بسیج و سازماندهی می کند. بدون ایجاد مناطق پایگاهی نمی توان جنگ را تداوم بخشید، آن را به یک جنگ توده ای واقعی تبدیل کرد و ارتش سرخ را ساخت.

جنگ خلق نمی تواند متکی به مرزها و دول مرتجع همسایه یا کمک های تسلیحاتی و تکنیکی قدرتهای جهانی باشد. همانگونه که مائوتسه دون در مورد نقش و جایگاه مناطق آزاد شده می گوید: "اگر نیروهای انقلابی نمی خواهند با امپریالیسم و نوکرانش سازش کنند، بلکه مصمم هستند به مبارزه خود ادامه دهند؛ اگر آنها قصد دارند نیروهای خود را ذخیره و آبدیده کنند و تا موقعی که بقدر کافی نیرومند نشده اند از نبرد تعیین کننده با چنین دشمن قوی احتراز جویند، باید مناطق روستائی عقب مانده را به مناطق پایگاهی مرفعی و مستحکم، به دژهای بزرگ نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب مبدل

**کنند تا با انکاء بدانها علیه دشمن درنده که با تکیه به شهرها به مناطق روستائی حمله می کند، مبارزه نمایند و از این طریق در جریان پیکار طولانی بتدریج به پیروزی نهائی انقلاب دست یابند.**

قدرت سیاسی نوین اساساً از نمایندگان کارگران و دهقانان فقیر و بی زمین تشکیل می شود، اما شامل سایر متحدان طبقه کارگر نیز هست. برقراری این قدرت نوین در مقابل قدرت ارتجاعی حاکم بر کشور، آینده روشنی را به توده های سراسر کشور نشان داده و بر نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک طبقه کارگر و حزب کمونیست در سراسر کشور می افزاید.

قدرت سیاسی نوین به مسائلی از این قبیل که در مناطق آزاد شده، چه کسانی باید سرنگون و تنبیه شوند، چه کسانی را باید خنثی نمود و با چه کسانی متحد شد، چه اندازه از انقلاب ارضی را میتوان پیش برد و بطور کلی چه حد از برنامه حداقل حزب کمونیست را میتوان در آن مناطق پیاده کرد، جواب می دهد.

در مناطق پایگاهی، قدرت سیاسی نوین تحت رهبری طبقه کارگر به صورت گام به گام ساخته می شود. در جریان توسعه تدریجی مناطق پایگاهی که قوانین نوین، عملکردها و فرهنگ نوین و حتی برخی مناسبات تولیدی نوین در آن شروع به شکل گیری می کنند، قدرت توده ها هر چه مشخصتر و ملموس تر بازتاب می یابد. بویژه سیاست "زمین به کشتگر" از حالت یک شعار خارج شده و به یک حقیقت زنده و فراخوان آشکار برای کل جامعه تبدیل می شود. بدین ترتیب، زمانی که طبقه کارگر قدرت سیاسی سراسری را بدست می گیرد، پیشاپیش دولت انقلابی وی در محرومترین نقاط کشور ریشه دوانده است. همین مساله، نقطه قوت دولت پرولتاریا در مقابل محاصره و تجاوز امپریالیستی است. بعلاوه، زمانی که طبقه کارگر و حزب پیشاهنگش، ارتش خود را داشته و مناطق پایگاهی را حتی در نواحی محدودی برقرار کرده باشد، می تواند بطور موثر با طبقات دیگر بر سر قدرت سیاسی رقابت کند.

ادامه و گسترش جنگ درازمدت خلق، وابسته به ایجاد مناطق پایگاهی است. ارتش خلق با استفاده از این مناطق است که می تواند دشمن را به عمق سرزمین خودی بکشاند و در آنجا از موضعی قدرتمند با وی روبرو شود و نابودش کند. با برقراری مناطق پایگاهی، ارتش سرخ جهش وار رشد می کند و به یک ارتش واقعا توده ای تبدیل می شود. مناطق پایگاهی، نقش پشت جبهه را برای گسترش جنگ، تضعیف دشمن و بالاخره سرنگون کردنش و کسب سراسری قدرت سیاسی بازی می کند. بدون ایجاد مناطق پایگاهی نمی توان برتری های کیفی خلق بر دشمن در عرصه سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی را مادیت بخشید و برای کسب پیروزی بکار گرفت. بدون ایجاد مناطق پایگاهی، متحقق کردن راه "محاصره شهرها از طریق دهات" ممکن نیست.

ایجاد، حفظ و گسترش مناطق پایگاهی از درون پروسه ای پر پیچ و خم می گذرد؛ این مناطق بارها بین نیروهای مسلح انقلابی و قوای دشمن دست به دست خواهند شد. این پروسه ای است که با کارزارهای محاصره و سرکوب نیروهای دشمن برای احیای قدرت ارتجاعی در این مناطق و کارزارهای ضد محاصره و سرکوب ارتش انقلابی برای حفظ قدرت سیاسی نوین در این مناطق، رقم می خورد.

این واقعیت که جنگ خلق با دشمنی قوی و تا به دندان مسلح مواجه است، کار ایجاد مناطق پایگاهی را دشوار می کند. روش های مدرن جنگ و بویژه توانائی دشمن در استفاده از هلیکوپتر و سایر وسایل نقل و انتقال سریع سربازان، باعث شده که هیچ منطقه ای از کشور برای دشمن "غیر قابل نفوذ" نباشد. بنابراین ثبات مناطق پایگاهی، ثباتی نسبی است. اما این فقط بخشی از حقیقت است. اوضاع کماکان بگونه ای است که حتی اگر دشمن قادر باشد به یک منطقه پایگاهی حمله یا تجاوز کند، توانائی این را ندارد که بخش وسیعی از مناطق روستائی را بطور دائم اشغال کرده و تحت کنترل خود در آورد. دشمن زمانی که با توسعه جنگ خلق مواجه شود مجبور خواهد شد به مراکز قدرت خویش عقب نشینی کند. چگونگی توسعه مناطق پایگاهی را از قبل نمی توان پیش بینی کرد. این امر به میزان زیادی تحت تاثیر تحولات کلی جامعه و نیز اوضاع منطقه ای و بین المللی قرار دارد.

**سه ابزار اساسی انقلاب) حزب کمونیست، جبهه متحد انقلابی و ارتش خلق)**

جنگ ادامه سیاست به شکلی دیگر است و بر هر جنگی بالاجبار سیاستی حاکم است: سیاست بورژوائی یا سیاست پرولتری. برای تضمین اینکه جنگ ادامه سیاست پرولتری باشد، حزب کمونیست باید بر نیروهای مسلح انقلابی و سیاست کمونیستی باید بر اسلحه حاکم باشد. فقط آن جنگی می تواند نقش انقلابی داشته باشد، جامعه کهنه را به واقع زیر و رو کند و جامعه نوین را به جای آن مستقر سازد که تحت رهبری خط پرولتری و حزب پرولتری باشد. پرولتاریا بدون حزب انقلابی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست خود هیچ کاری نمی تواند بکند. اگر رهبری حزب

کمونیست بر پروسه جنگ اعمال نشود، به یقین جنگ خلق در پیچ و خمهای مبارزه طبقاتی دچار انحراف خواهد شد. به همین جهت تقویت خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح حزب و تشکیلات حزبی، مهمترین وظیفه سیاسی و سازمانی حزب در پروسه تدارک و پیشبرد جنگ خلق است. انقلاب قهرآمیز پرولتری، نیاز به ارتش انقلابی تحت رهبری پرولتاریا دارد. بدون ارتش خلق، هیچ چیز ندارد. نطفه این ارتش ابتدا از طریق واحدهای پارتیزانی کوچک که برای شروع جنگ خلق تشکیل می شوند، گذاشته می شود. سپس به نسبت رشد جنگ، این ارتش چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ اشکال سازماندهی و تواناییها و تسلیحات تکامل می یابد.

رزمندگان ارتش سرخ، با آگاهی نسبت به منافع طبقاتی خود به میدان جنگ می آیند؛ نه بر پایه زور یا گذران زندگی و وعده های دروغین رهبران جنگ. هر چند بسیاری از آنها کمونیست نیستند اما توسط حزب به سیاست و برنامه رهبری جنگ خلق برای ساختن جامعه آینده آگاه می شوند؛ و بر پایه این آگاهی به عضویت ارتش سرخ در می آیند. حزب کمونیست به مثابه رهبر جنگ، ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی خود را از توده ها نمی پوشاند، بلکه آن را در میان توده ها ترویج می کند. علاوه بر رزمندگان ارتش سرخ که مستقیماً درگیر جنگ هستند، دیگر توده های کارگر و دهقان نیز به اشکال گوناگون به پیشبرد جنگ یاری می رسانند. نیروهای تازه نفس و رو به گسترش ارتش خلق از صفوف همین توده ها تامین می شود؛ نان و اطلاعات و سایر نیازهای لجستیکی ارتش خلق را اساساً همین توده ها فراهم می کنند.

حزب کمونیستی که بطور جدی برای کسب قدرت سیاسی تدارک می بیند به ناگزیر با مساله یافتن متحدان نزدیک و دور و متحد کردن توده های ستمدیده، روبرو می شود.

در هر انقلابی، درک و طراحی و به اجرا گذاشتن سیاست جبهه متحد انقلابی یک مقوله استراتژیک است که تأثیرات خود را بر امور نظامی، تعیین سیاستها و شعارها و تدوین دیپلماسی انقلابی طبقه کارگر بر جای می گذارد. برای پیروز شدن در انقلاب، حزب کمونیست باید بتواند به ترکیب و توان مناسبی از نیروهای شرکت کننده در جنگ انقلابی دست یابد و طرز تفکر مناسبی را برای منسجم و متحد کردن صفوف طبقات و قشرهایی که می توانند بار پیشبرد این جنگ را به دوش بکشند در جامعه اشاعه دهد. برای پیروز شدن، حزب طبقه کارگر باید مسائل مربوط به رهبری طبقات و قشرهای دیگر را حل کند. جبهه متحد انقلابی فقط به ضروریات پیشبرد جنگ انقلابی بر نمی گردد. قدرت سیاسی نوین حول این جبهه شکل می گیرد و تکامل می یابد؛ این جبهه درک طبقه کارگر از نحوه سازماندهی و اداره جامعه نوین و دولت نوین را منعکس می کند. ضرورت اتخاذ سیاست جبهه متحد انقلابی از آنجا ناشی می شود که پرولتاریا نمی خواهد و نباید بخش های میانی و عقب مانده توده ها را به حال خود رها کند و در واقع از آنان نیروی ذخیره ای برای دشمنان داخلی و خارجی انقلاب بسازد؛ بنابراین، اجرای چنین سیاستی کاملاً با اتخاذ مشی توده ای انقلابی گره می خورد.

در جامعه ما، از بین طبقات و قشرهایی که هر یک به درجه ای با سلطه امپریالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم تضاد دارند، دهقانان فقیر و بی زمین نزدیکترین متحد طبقه کارگر هستند، زیرا عمیقاً از انقلاب دمکراتیک نوین و برقراری سوسیالیسم نفع می برند. آنها نیروی عمده جنگ خلق محسوب می شوند. بدون این نیرو، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، امکان ناپذیر است. طبقه کارگر باید این نیروی عظیم را رهبری کند و مانع از آن شود که احزاب ناسیونالیست و مذهبی، دهقانان را به سیاهی لشکر خود تبدیل کنند تا در چارچوب همین نظام از دولت یا امپریالیستها امتیازاتی بگیرند. برای رهبری دهقانان، طبقه کارگر باید به مبارزه طبقاتی در روستا دامن بزند. مساله ارضی و انجام انقلاب ارضی در مرکز مبارزه طبقاتی در روستا قرار دارد. پیشبرد جنگ خلق، متحد کردن دهقانان فقیر و بی زمین و بسیج آنان برای ارتش سرخ، بدون دامن زدن به این مبارزه طبقاتی ناممکن است. اتحاد کارگران و دهقانان ستون فقرات جبهه متحد تحت رهبری طبقه کارگر را تشکیل می دهد. قشرهای خرده بورژوازی درون شهرها تنها زمانی بطور پیگیر تن به رهبری طبقه کارگر و حزبی می دهند که اتحاد مستحکمی میان طبقه کارگر و دهقانان فقیر و بی زمین ایجاد شده باشد.

### **تدارک برای آغاز جنگ خلق**

تدارک برای آغاز جنگ خلق، پروسه ای است که تضادهای مشخص خود را دارد. حزب باید این تضادها را تشخیص داده و بطور پیگیر و مستمر و با هدف آغاز موفقیت آمیز جنگ خلق، در مدت زمان معینی آنها را حل کند. اینکه حزب پرولتری برای آغاز جنگ چه مقدار توان تشکیلاتی، پایه توده ای و امکانات لجستیکی اولیه نیاز دارد، فعالیتهای دوره تدارک را تعیین می کند. بطور کلی کلیه فعالیتهای حزب قبل از آغاز جنگ خلق باید به تدارک برای آغاز جنگ خلق خدمت کند؛ و پس از آغاز آن باید در

خدمت به گسترش جنگ خلق بسوی کسب سراسری قدرت سیاسی باشد. برای آغاز موفقیت آمیز جنگ خلق، حزب علاوه بر داشتن يك خط ایدئولوژیک و سیاسی و خط نظامی صحیح و روشن، باید دارای تشکیلات مستحکمی باشد. تشکیلات حزب باید در ارتباط نزدیک با پیشبرد مبارزه طبقاتی ساخته شود و اعضایش را کسانی تشکیل دهند که از استحکام ایدئولوژیک و سیاسی برخوردار بوده و آماده انجام هر وظیفه ای برای آغاز جنگ خلق باشند. حزب باید برای حل تضادهای پروسه تدارک، به آگاهی انقلابی و خلاقیت توده ها و نیروی سازمان یافته آنان اتکاء کند؛ و به بسیج و سازماندهی مخفی در مناطقی که برای آغاز جنگ خلق مساعد است توجه ویژه نماید. اما آغاز موفقیت آمیز جنگ به چه معناست؟ یعنی جنگ خلق بتواند ضربات اولیه دشمن را عقیم بگذارد و رشد و تکامل یابد. بدین ترتیب، جنگ خلق در صحنه سیاسی کشور به يك قطب سیاسی تبدیل خواهد شد؛ و در موقعیتی قرار خواهد گرفت که مساله نابود کردنش برای دشمن به يك مساله استراتژیک تبدیل شود. رسیدن به چنین موقعیتی، يك جهش بزرگ در پروسه کسب قدرت سیاسی است. اگر جنگ خلق در همان ابتدای کار با چند ضربه دشمن از میان برود، حزب به نقطه اول باز می گردد و مجبور می شود بار دیگر از سطوح ابتدائی پایه های خود را در بین توده ها بسازد و توانائی های تشکیلاتی و لجستیکی از دست رفته را باز یابد.

### **جایگاهی جمعیت روستا و رشد شهرها**

در چند دهه گذشته، تغییرات مهمی در ساختار شهر و روستا صورت گرفته است. در نتیجه اجرای طرحهای امپریالیستی پس از جنگ جهانی دوم، رشد سرمایه داری در ایران شتاب گرفت و روند شهرنشینی یا عمدتاً "حاشیه نشینی" تسریع شد. این به معنای جایگاهی عظیم جمعیت روستاها بود؛ ساختار بسته روستا ضربه خورد و جوانب مهمی از مناسبات فئودالی منحل شد. کاهش جمعیت روستاها، ادغام هر چه بیشتر اقتصاد روستائی در نظام جهانی سرمایه داری و بسط ارگانهای قدرت دولتی در روستا، تضادهای نوینی در ارتباط با آغاز جنگ خلق بوجود آورد و مساله برقراری مناطق پایگاهی را پیچیده تر کرد. اما این تغییرات، تضادهای روستا را که عمدتاً حول مساله ارضی است تخفیف نداده، بلکه حدت بخشیده است. با رشد کارگران کشاورزی و شکل گیری يك قشر وسیع نیمه پرولتر روستائی، پایگاه اجتماعی پرولتاریای انقلابی در این مناطق قویتر شده است. از سوی دیگر، این تغییرات تضادهای عدیده ای را برای دولت حاکم بوجود آورده است. این دولت، به دشواری می تواند به يك ثبات درازمدت و سراسری دست یابد. بحران ادامه دار و تاثیر فزاینده تحولات بین المللی و منطقه ای بر فضای سیاسی - اجتماعی جامعه ما باعث می شود که توده ها به فاصله کوتاهی پس از هر سرکوب وحشیانه، دوباره سر به مبارزه بر دارند. جمعیت وسیع روستائیان سلب مالکیت شده به شهرها هجوم آورده اند اما پروسه پرولتریزه شدن را طی نکرده اند؛ این يك نیروی انفجاری است که به صورت "کمر بند فقر" به دور شهرهای بزرگ کشیده شده و در بی ثبات کردن قدرت دولتی نقش مهمی بازی می کند.

بطور کلی، و علیرغم همه تغییرات چند دهه اخیر، کماکان در ایران امکان آغاز جنگ خلق از مناطق روستائی و پیشبرد جنگ درازمدت علیه دولت مرکزی، وجود دارد. روستاها و مناطق دور افتاده کشور کماکان نقاط ضعیف دولت محسوب می شوند و مراکز قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی طبقات ارتجاعی، شهرهای بزرگ هستند. پیگیری بر آغاز جنگ در روستا و تکامل و گسترش آن، محور پیشبرد موفقیت آمیز کلیه فعالیتها سراسری حزب است. بدون چنین محوری، حزب دچار انحرافات راست و چپ شده، مرتباً از جانب دشمن به سختی ضربه خواهد خورد و دستاوردهائی که در هر دوره کسب کرده را از کف خواهد داد.

### **جایگاه شهرها در جنگ خلق**

حزب باید کلیه تغییرات یاد شده را در پیشبرد استراتژی جنگ خلق و تدوین تاکتیک های خود به حساب آورد. مهمتر اینکه باید بر پایه انباشت تجربه، چگونگی تکامل جنگ خلق در شهرهای بزرگ را تبیین کند. در اینجا شهرهای کوچکی که در جوار مناطق روستائی قرار گرفته و در جریان جنگ خلق می توانند گاه به صحنه نبرد تبدیل شده و یا میان ارتش خلق و ارتش ارتجاع دست به دست شوند، مورد نظر نیست.

جایگاه شهرهای بزرگ در جنگ برای کسب قدرت سیاسی از دو نظر، اهمیت دارد. اولاً، در تمام پروسه جنگ خلق در عین حال که روستا رزمگاه اصلی پیشبرد جنگ است، مبارزات سیاسی و نظامی در شهرها نقش مهمی در تقویت آن بازی می کند. بسیج و سازماندهی سیاسی حزب در میان کارگران، زحمتکشان حاشیه شهرها و دیگر قشرها و طبقات خلقی؛ و سازمان دادن و رهبری جبهه های گوناگون مبارزاتی علیه دولت حاکم، نقش مهمی در گسترش موفقیت آمیز جنگ خلق دارد. ثانیاً، کسب قدرت سیاسی با در هم شکستن قوای نظامی دولت و مقاومت وی در مراکز

قدرتش یعنی در شهرهای بزرگ، کامل و سراسری خواهد شد. کسب سراسری قدرت زمانی تحقق خواهد یافت که تناسب قوای میان ارتش سرخ و دولت ارتجاعی بطور کیفی تغییر کند و نیروهای انقلابی بتوانند علیه دشمن دست به تعرض استراتژیک بزنند. در آن مرحله، مرکز ثقل جنگ از روستا به شهر منتقل شده و سازمان دادن قیام مسلحانه در مراکز قدرت سیاسی دشمن به یکی از وظایف عاجل جنگ خلق تبدیل خواهد شد.

با توجه به تمامی این جوانب، حزب کمونیست کار بسیج و سازماندهی سیاسی در شهرها را در میان کارگران و توده های محروم حاشیه نشین و تمامی قشرهای خلقی به پیش می برد. در کلیه این فعالیتها کارگران باید آگاه شوند که برای گرفتن قدرت سیاسی لازم است که قدرت سرخ خود را از طریق جنگ خلق در برابر قدرت حاکم برقرار کنند؛ باید آگاه شوند که انقلاب پروسه درازمدت و پیچیده ای است که اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی را در بر می گیرد؛ اما آن استراتژی ای که همه این مبارزات را جهت می دهد و به خدمت سرنگونی دولت ارتجاعی در می آورد، جنگ درازمدت خلق است. در چنین پروسه ای است که حزب کمونیست می تواند تأثیرات و نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی طبقات ارتجاعی را بر کارگران و متحدین طبقه کارگر (عمدتا دهقانان فقیر و بی زمین در روستا، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست شهری) خنثی کند و آنان را تحت پرچم خود برای نابودی دولت ارتجاعی و برقراری دولت دمکراتیک نوین و برقراری سوسیالیسم گرد آورد.

### **بحران انقلابی سراسری**

تاریخ معاصر ایران شاهد بحرانهای کوچک و بزرگی بوده که در مقاطعی با یک اوضاع انقلابی سراسری همراه شده است. شکل گیری این بحران ها و بروز اوضاع انقلابی، دولت ارتجاعی را بشدت تضعیف می کند و باعث تفرقه و از هم گسیختگی آن می شود. در چنین مواقعی رژیم به ناچار قوای مسلح خود را در شهرها گرد می آورد. بدین ترتیب، سلطه ارتجاع خصوصا در مناطق روستائی تضعیف شده و شرایط بسیار مساعدی برای پیشروی جهش وار جنگ خلق پدید می آید. تجربه نشان می دهد که تحت چنان شرایطی اگرچه شهرهای بزرگ مرکز جوش و خروش سیاسی است اما در مناطق معینی از کشور بویژه در روستاها و مناطق دور از مرکز، نوعی خلاء قدرت سیاسی بوجود می آید. حزب باید از این شرایط، برای تسریع پروسه آغاز جنگ خلق به حداکثر استفاده کند. در چنین اوضاعی فرصتهای بسیار مساعد برای آغاز جنگ خلق و برقراری قدرت سیاسی نوین (حتی به اشکال جنبینی و اولیه) فراهم می آید؛ و اگر از قبل جنگ خلق جریان دارد، حزب باید با استفاده از این فرصتها آن را جهش وار به مناطق دیگر گسترش دهد. باز هم تجربه نشان داده که براه افتادن جنگ انقلابی در گوشه ای از کشور، تأثیرات فوق العاده ای بر تحولات سیاسی شهرها می گذارد. آغاز جنگ خلق، توان پرولتاریای انقلابی و حزبش را در اعمال رهبری بر تحولات سیاسی شهرها صد چندان می کند.

### **درباره توهمات قیام گرایانه**

قیام شهری یک تعرض نظامی علیه مراکز قدرت دولت بورژوائی است که نتیجه فوری آن، برقراری دولت پرولتاریا و شکل گیری یک ارتش پرولتری توده ای است. بر پایه این نتایج فوری، جنگ داخلی برای نابود کردن کامل نیروی دولت در سراسر کشور و استقرار قدرت پرولتری در سراسر کشور ادامه می یابد. این استراتژی نظامی می تواند نقطه رجوع کمونیست ها در انجام انقلاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی باشد.

اما در کشورهای تحت سلطه مانند ایران، به دلیل قلت نسبی و تمرکز اندک طبقه کارگر و به دلیل عدم حضور نزدیکترین متحدین طبقه کارگر (یعنی دهقانان فقیر و بی زمین) در شهرها، توسل به استراتژی "قیام شهری" شکست بار می آورد. بعلاوه، سرکوب دائمی کمونیستها توسط دشمن، این امکان را به حزب نمی دهد که بتواند طی یک دوره طولانی کار سیاسی و تشکیلاتی گسترده در شهرها، نیروهای خود و پایگاه اجتماعی را برای دست زدن به یک قیام مسلحانه موفقیت آمیز و کسب قدرت سیاسی و آغاز جنگ داخلی آماده کند. بنا به این دلایل، استراتژی قیام شهری در کشوری مانند ایران محکوم به شکست است. همانطور که تجربه انقلاب 57 نشان داد، حتی در اوج یک بحران انقلابی سراسری که توده های مردم در ابعاد عظیم و سراسری به غلیان در می آیند و شیرازه دولت از هم گسیخته می شود، اگر کمونیست های انقلابی از طریق برپائی جنگ خلق توان و آمادگی لازم را کسب نکرده باشند، برنامه و منافع طبقاتی بورژوازی بر صحنه سیاسی شهرها تسلط می یابد. همچنین باید با یک درک غلط رایج که گویا توده ها خودشان دست به "قیام" می زنند و کمونیست ها با مقداری آمادگی قبلی و مقداری مانور ماهرانه در راس آن قرار می گیرند،

مبارزه کرد. کمونیست های انقلابی باید هرگونه توهم در مورد امکان گرفتن قدرت به سبک خمینی و دارودسته اش در قیام 1357 را به دور افکنند و نیروهای طبقه کارگر و متحدینش را در شهر و روستا برای یک نبرد سخت و خونین و طولانی اما امکان پذیر و رهائیبخش آماده کنند.

### **جنگ تمام عیار و نه جنگ محدود**

از آنجا که طبقه کارگر برای از بین بردن جامعه سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی می جنگد، طبقات استثمارگر با تمام قوا در مقابل تلاش هایش برای کسب قدرت سیاسی خواهند ایستاد. طبقه کارگر نمی تواند مانند طبقات بورژوا، قدرت را کسب کند. پرولتاریا نمی تواند امیدوار باشد که با استفاده از یک جنگ محدود، دشمن را به هراس افکنده و او را وادار به واگذار کردن قدرت سیاسی می کند. یا اینکه با استفاده از اهرم های سیاسی و اقتصادی مانند اعتصاب سراسری دشمن را فلج کرده و به تسلیم وادارد. کم نیستند نیروهای خرده بورژوا و بورژوائی که ارتش و "جنگ" خود را دارند. اما آنها از اهرم مبارزه مسلحانه محدود، برای اهدافی محدود و فرمیستی استفاده می کنند. هدفشان اینست که به یک نیروی سیاسی قویتر تبدیل شوند تا آنها را در ائتلاف های بورژوائی به بازی بگیرند یا دولت در چارچوب همین نظام کهنه به آنها امتیازاتی بدهد. آنها برنامه سیاسی اساسا بورژوائی خود را با رنگ و لعاب "چپ" ارائه داده و معمولا مبارزه مسلحانه را پشتوانه پیشبرد اشکال مبارزات صلح آمیز فرمیستی قرار می دهند. در مقابل، طبقه کارگر جنگ خود را به قصد نابود کردن نیروهای نظامی دشمن و در هم شکستن ماشین کهنه دولتی براف می اندازد؛ زیرا فقط از این طریق است که می تواند به برنامه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود جامه عمل بپوشاند. جنگ پرولتاریا، یک جنگ نابود کننده، تمام عیار و تا به آخر است.

بورژوازی، کمونیست ها را بخاطر اعلام این واقعیت و تاکید بر این حقیقت تاریخی که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" متهم به جنگ طلبی می کند. اما، این نتیجه گیری و درس روشنی است که از هزاران سال حاکمیت طبقات استثمارگر استخراج شده است. طبقات حاکمه خود دنیا را به آتش می کشند اما زمانی که خلق شعله نبرد قهرآمیز را روشن می کند سیل لعن و نفرین را بسوی سرایر می کنند. طبقه کارگر اعلام می کند که هدف نهایی جنگ پرولتری، نابود کردن تمایزات طبقاتی، طبقات و دولت و به همراه آن نابود کردن خود جنگ است. فقط بدین طریق، جامعه بشری طعم صلح واقعی و پایدار را خواهد چشید. اما همانطور که مائو تسه دون گفت: **"برای آنکه دیگر تفنگی در کار نباشد، اول باید تفنگ در دست گرفت"**.

[www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)